

پلورالیسم استدلال حقوقی

در پرتو تفسیرهای متعارض

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۳۰

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۴/۲۹

محمد مهدی الشریف^۱

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشگاه اصفهان

حمید آرای^۲

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه اصفهان

چکیده

غایت مطلوب هر نظام حقوقی تدوین قوانینی جامع الاطراف است تا بر پایه آن، شهروندان به هنگام بروز مشکل، حقوق قانونی خود را به نحو مقتضی استیفا نمایند و به ناروا ظلمی بر کسی نرود. بدین منظور کافی است قاضی با ترتیب دادن قیاس قضایی، موضوع محل نزاع را با قاعده‌ای که در نظام حقوقی برای این موارد پیش‌بینی شده (کبرا) تطبیق نموده و نتیجه بگیرد. واقعیت قضایی نشان می‌دهد که این تحلیل بسیار ساده‌انگارانه و دور از واقع است. نه تنها تشخیص تحقق موضوع (صغرا) با پیچیدگی‌های فراوان همراه است بلکه به دلایلی همچون ابهام، نقص و تعارض در قوانین، تشخیص قاعده حاکم بر دعوا نیز با چالش جدی روبروست. در اغلب موارد قاضی با چند راه حل مواجه است. اینجاست که پای قواعد تفسیری برای کمک به ترجیح یکی از احتمالات به میان می‌آید اما قواعد تفسیری نیز بر خلاف قواعد منطقی صوری فاقد وصف ضرورت بوده و امکان اجرای همزمان دو یا چند قاعده تفسیری با نتایج متعارض در یک مورد منتفی نیست. در عمل مهم‌ترین عاملی که بر دادرسی در انتخاب یکی از چند راه حل مختلف تأثیر می‌گذارد، شهود و عرفان حقوقی دادرسی است؛ هر چند این کارگزار پنهان خود را در زیر قواعد تفسیری پنهان می‌نماید.

واژگان کلیدی: استدلال، تفسیر قانون، منطق حقوقی، پلورالیسم، شکل‌گرایی

مقدمه

در ادبیات حقوقی از مجموعه تلاش‌هایی که به منظور روشن ساختن حکم یا موضوع قاعده حقوقی صورت می‌گیرد، تحت عنوان «تفسیر قاعده حقوقی» در یک مفهوم عام و کلی تعبیر می‌شود (دانش پژوه، ۱۳۹۱: ۱۲۳). تفسیر حقوق اساساً پدیده‌ای حقوقی است و برای اینکه حقوق زنده و پویا باقی بماند تفسیر آن ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است (Walers, 2010: 2).

1. Email: alsharif46@yahoo.com

2. Email: hamid_araei@yahoo.com

«نویسنده مسئول»

در هر نظام حقوقی، قواعد تفسیری مختلفی برای رفع ابهام از قوانین وجود دارند که به هنگام بروز اختلاف و ظهور ابهام در متون حقوقی مورد استناد دادرسی قرار می‌گیرند. سخن بر سر این است که آیا همه این قواعد تفسیری برای زدودن ابهام، مطلوب و مناسب هستند یا خیر؟ و اگر اینگونه است، چرا با اعمال هر قاعده تفسیری توسط دادرسی، نتایجی متفاوت و احیاناً متعارضی حاصل می‌گردد که خود منجر به صدور آرای متهاافت حتی در موارد مشابه توسط دادگاه‌ها می‌گردد؟ دانش حقوق که اساساً در پی بیان قوانین و قواعد مسلم و ثابت در راستای تنظیم روابط جامعه بشری است، چرا در عمل دچار چندگانگی یا تکثرگرایی استدلال‌های حقوقی توسط رویه قضایی و دکترین حقوقی است؟ آیا پلورالیسم استدلال و تفسیر حقوقی امری طبیعی و معقول است و چنانچه پاسخ مثبت به آن داده شود، مبانی آن را در نظام‌های حقوقی مختلف در کجا باید جستجو کرد؟ در این مقاله تلاش می‌شود، ضمن تبیین مفهوم و علل پیدایش ابهام و ضرورت تفسیر آن به بررسی مبانی و عوامل تکثرگرایی در استدلال و تفسیر حقوقی پرداخته شود و منطقی بودن یا نبودن آن به بحث و نقد گذاشته شود.

۱. مفهوم ابهام در متن و ضرورت تفسیر آن

از آنجا که قواعد حقوقی در بطن اجتماع شکل گرفته و بر روابط اجتماعی حکومت دارد و از سویی طبیعت زبان اساساً مبهم و نامتعیین است، بروز ابهام و ظهور اختلاف در اثر آن اجتناب‌ناپذیر است (Chatterji, 2002: 2). بنابراین ضرورت ایجاد می‌کند، ابتدا خود مفهوم ابهام و نیز لزوم تفسیر متن در قانون مورد بررسی قرار گیرد.

۱-۱. مفهوم‌شناسی واژه ابهام
قانون یکی از جذاب‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین پدیده‌های اجتماعی فرهنگ عصر حاضر است، به همین دلیل اندیشمندان در حوزه‌های مختلف علمی علایق و اهداف خود را در این نهاد جستجو می‌کنند، اما دیدگاه‌های آنها نسبت به متون قانونی از لحاظ روش‌شناختی متمایز است (Marmor, 2005: 1). امروزه حجم دعاوی و اختلافاتی که از ابهام در متن سند بروز می‌کند، بسیار بالا و رو به فزونی است (Thomas, 2001: 1) که این امر ضرورت تفسیر و تبیین آن را بیش از پیش ایجاب می‌کند.

واژه «ابهام» در لغت به معنای پوشیده گذاشتن، پوشیده سخن گفتن، پیچیده و غامض کردن سخن (عمید، ۱۳۸۹: ۶۸) و در اصطلاح حقوقی به معنای عدم تعین معنا یا قصدی در

شروط قراردادی یا مقررۀ قانونی به کار رفته است (Garner, 2004: 79). نکته قابل توجه این است که خود لفظ «ابهام» نیز از ابهام معنایی برخوردار است؛ با این توضیح که در تألیفات حقوقی انگلیسی زبان، معادل لفظ «ابهام» از دو عبارت «ambiguity» و «vagueness» استفاده شده است. به نظر می‌رسد علی‌رغم تشابه ظاهری میان آنها، این دو واژه دارای اختلاف مفهومی از یکدیگر هستند؛ اصطلاح نخست برای توصیف وضعیتی به کار می‌رود که در آن، عبارتی می‌تواند بیشتر از یک مفهوم متمایز داشته باشد یا به نوعی چند پهلو باشد، در حالی که اصطلاح دوم برای مواقعی استفاده می‌شود که معنای یک لفظ، مردد بین دو مفهوم است یا به عبارت دیگر، دارای حالت دو پهلوئی باشد (Solon, 2004: 860).

گرچه در تعریف مفهوم ابهام اتفاق نظر وجود ندارد اما در حقوق قراردادهای در صورتی می‌توان گفت، یک قرارداد مبهم است که قصد طرفین معلوم و مشخص نبوده و در واقع تفاسیر معقول و متعددی از مفاد قرارداد قابل استنباط باشد (حبیبی، ۱۳۸۹: ۷۲).

۱-۲. غایت مطلوب در تفسیر قانون؛ علل و مبنای تفسیر

تفسیر، متخذ از ریشه «فَسَّرَ» به معنای بیان کردن، روشن نمودن، یا نمایاندن یک امر پوشیده است (دیلمی، ۱۳۸۲: ۵) و عمدتاً در دو معنا به کار رفته است: یکی تبیین معنای الفاظ و دیگری بیان قصد و نیت گوینده آنها (Fabre- magnan, 2008: 474). در فرهنگ حقوقی، تفسیر هنر یا فرآیند کشف و استنباط معنی و مفهوم یک قانون، وصیت نامه یا قرارداد و یا هر مدرک دیگر است (Black, 2004: 420).^۱ شیخ انصاری در کتاب «فرائد الاصول»، از تفسیر به «کشف القناع» تعبیر نموده‌اند و آن را مختص زمانی دانسته‌اند که معنای متن واضح و روشن نبوده و مفاد آن در پرده حجاب مستور باشد (انصاری، ۱۴۱۶: ۵۷). در واقع در تفسیر متن باید به دنبال این بود که ایجاد کنندگان متن سند «چه می‌خواستند بگویند» و «چه می‌گفتند، اگر آنها درباره موضوع صحبت کرده بودند» (Listokin, 2007: 2).

تفسیر قانون که موضوع اصلی این نوشتار است، حقیقتی مربوط به مرحله بعد از تحقق قانون است؛ قانونی که با ابهام روبرو شده است؛ بنابراین اگر هنوز وقوع عمل حقوقی مورد

۱. تفسیر قرارداد نیز عبارت است از جستجوی دلالت دقیق آن و مشخص کردن گسترۀ تعهدات قراردادی با بهره‌گیری از روش‌هایی که پاییدن هر چه دقیق‌تر اندیشه متعاقدين را ممکن سازد (صالحی راد، ۱۳۸۸: ۳۹).

تردید است، باید ابتدا تحقق آن در عالم حقوق اثبات گردد تا پس از آن موضوع تفسیر قرار گیرد. (Wilhelm, 2009: 1). تا زمانی که در مفاد قانون و دامنه شمول آن اختلاف پیدا نشده، تفسیر لازم نیست اما با پیدایش اختلاف، هر قانونی هرچند دقیق و فنی باشد، نیاز به تفسیر دارد؛ زیرا به هنگام انتقال مفاهیم از ذهن به صورت یک نوشته این امکان وجود دارد، سند مکتوب نتواند تمام آنچه را که مورد قصد واضعان آن بوده است را پوشش دهد (Buyer, 2003: 167).

این که دادرس در مقام تفسیر باید بیشتر به متن و الفاظ برخاسته از آن توجه کند^۱ و یا اینکه شیوه فرامتنی^۲ را دنبال نماید، بحثی است که همیشه در تفسیر مورد مناقشه و اختلاف میان اندیشمندان حقوقی بوده است. برخی معتقدند که در تفسیر، صرف متن سند (اعم از قانون یا قرارداد) برای تبیین قصد و نیت پدیدآورندگان آن کفایت می‌کند و دادرس بی‌نیاز از هرگونه دلیل خارجی است، در حالی که عده‌ای دیگر رویکرد متن‌گرا بودن و پیروان مکتب تفسیر تحت‌اللفظی را به باد انتقاد گرفته و تصریح کرده‌اند که در تفسیر باید عوامل خارجی رت که یک واقعه حقوقی تحت تأثیر آن به وجود آمده است، مدنظر قرار داد و از این طریق به نیت واقعی پی برد (Mitchel, 2007: 4) و به نوعی در تفسیر باید فهم یک انسان متعارف از متن سند مورد اختلاف را با توجه به برخی عوامل همچون سابقه و پیشینه، عرف و حسن نیت و.. ملاک قرار داد (Johnson, 2010: 50). نزاع بین این دو تفکر در تفسیر در برخی نظام‌های حقوقی همچون انگلستان، بسیار عمیق و دامنه‌دار بوده و حتی منجر به وقوع تحولاتی در حوزه تفسیر در آن نظام نیز گردیده است که به عنوان نقطه عطف در تاریخ تفسیر حقوق کامن لا یاد می‌شود (Kramer, 2003: 173). همان‌طور که گفته‌اند، اساساً در حقوق دو ارزش متعالی وجود دارد: یکی نظم و امنیت و دیگری عدالت. بزرگ‌ترین مشکل مفسر در این است که چه روشی را اتخاذ کند تا جمع بین این دو مفهوم به نحو مطلوب محقق گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۸۱).

۲. نامتعیّن بودن مفاهیم حقوقی، علل و آثار آن بر تفسیرهای متعارض

در این که تکثرگرایی در حوزه استدلال و تفسیر وجود دارد، تردید نمی‌توان کرد لیکن قبل از آن باید به مفهوم پلورالیسم در حقوق به طور کلی اشاره نمود، سپس به اثر آن بر قواعد

1. Textual approach.
2. Contextual approach.

تفسیری و تعارضاتی که در مقام استدلال و به ویژه در باب تفسیر متن قانون یا قرارداد ایجاد می‌گردد، پرداخته شود.

۲-۱. پلورالیسم و کثرت‌گرایی در حوزه حقوق

جهان پیرامون ما دستخوش تحولی درنگ ناپذیر است و در این میان عوامل فرهنگی، اقتصادی، جمعیتی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و رسومی در تشکیل تطوّر نقش دارند و موجبات چندگانگی در حوزه‌های مختلف را فراهم می‌کنند (محمدی اصل، ۱۳۸۲: ۱۰۸-۱۱۱). گرچه کثرت‌گرایی در زمینه‌های مختلف سابقه‌ای به درازای حیات بشری دارد لیکن مفهوم «پلورالیسم حقوقی» تقریباً از سه دهه پیش، وارد ادبیات حقوقی شده است و در نوشته‌های علمی، اجتماعی و حقوقی مورد استفاده قرار گرفته است (Benda-Beckmann, 2002: 37). نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ میلادی، در جریان برگزاری آکادمی انسان‌شناسی حقوقی^۱ که به مطالعات حقوقی در دوران استعمار و بعد از آن می‌پرداخت، این اصطلاح بر سر زبان‌ها افتاد (Tamanaha, 2008: 390).

پلورالیسم حقوقی به نظام‌ها، قواعد و قوانین حقوقی متفاوتی که در درون یک فضای جغرافیایی مشابه فعالیت می‌کنند، تعریف شده است (Avbelj, 2006: 378). کثرت‌گرایی حقوقی یک جریان فکری است و به این امر تأکید می‌کند که کثرت گروه‌های اجتماعی با نظام‌های حقوقی متعدد که با روابط همکاری، همزیستی، رقابت یا نفی پیوند می‌خورد، تناسب دارد و فرد، بازیگر این کثرت‌گرایی حقوقی است (رولان، ۱۳۹۰: ۶۵).

علی‌رغم وجود پلورالیسم حقوقی، نظام‌های حقوقی تلاش کرده‌اند، به نوعی به سمت میزانی از وحدت حقوقی گام بردارند. پس از انقلاب فرانسه بود که تمایلی در راستای ایجاد جامعه مشترک اروپایی برای جایگزینی اکثر نظام‌های ملی کشورهای اروپایی ایجاد شد و تقریباً همه کشورهای به جز انگلستان به آن واکنش مثبت نشان داده‌اند (Tonetti, 2001: 46). تصویب قوانین متحدالشکلی همچون یونیدروا (UNIDROIT)، پکسل (PECL)، کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا (CISG) نمونه‌هایی از این تلاش هاست.

برخی معتقدند که کثرت‌گرایی از شاخصه‌های حقوق سنتی است و منشاء قواعد حقوقی را باید در جاهای مختلفی جست‌وجو کرد (شهابی، ۱۳۸۸: ۷۳). این دیدگاه نمی‌تواند به معنای نفی مطلق تکثرگرایی در عصر حاضر باشد؛ زیرا درست است که جنبه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی،

1. legal anthropology.

اقتصادی و اجتماعی کشورها تحت تأثیر «جهانی شدن»^۱ در حال گذار به سمت نوعی یکپارچگی و وحدت‌گرایی هستند (Cirkovic, 2004: 1165)، اما با این حال، تفاوت دیدگاه‌ها در برخی از موضوعات بین نظام‌های مختلف حقوقی وجود دارد و نمی‌توان آن را به کلی انکار نمود. حال پس از تبیین مفهوم پلورالیسم حقوقی، ضروری است به مسئله چندگانگی و تکثر حاکم بر شیوه استدلال و تفسیر قواعد و قوانین حقوقی و آثاری که از آن حاصل می‌گردد، پرداخته شود.

۲-۲. ابهام یا عدم ابهام مفاهیم حقوقی و تأثیر آن بر جهت‌دهی مسیر استدلال در تفسیر

هر استدلالی مجموعه‌ای از ادعاهایی است که باید یکی از آنها به واسطه ادعاهای دیگر تأیید شود (کانوی و مانسون، ۱۳۹۱: ۱۹). طرز تفسیر قانون و اختلافی که در باب روش استنباط وجود دارد، به طور مستقیم ناشی از بحث‌های فلسفی راجع به مبانی حقوق است: کسانی که لزوم پایبندی به الفاظ و عبارات برخاسته از متن قانون را مسلک فکری خود ساخته‌اند، با آن عده‌ای که منبع واقعی حقوق را وجدان عمومی می‌دانند و قانون، عرف و رویه قضایی را کاشف و مظهر این منبع محترم می‌پندارند، در تفسیر و استدلال قواعد حقوقی هر یک نگرش‌های خاص خود را ارائه کرده و به تبع، مسیرهای متفاوتی را برگزیده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲/ ۲۱۱ و ۲۱۲).

در این که الفاظ، کلمات و جملات مبهم و دو پهلو در زبان وجود دارد، اختلافی میان فلاسفه و اندیشمندان وجود ندارد اما آنچه بیشتر محل مناقشه و بحث است، شدت و ضعف این عدم تعین است (انصاری، ۱۳۸۷: ۲۱).

این اندیشه‌های حقوقی، تنها طی دهه‌های اخیر است که توسط فلاسفه حقوق شکل گرفت و مطرح گردید اما با این حال رهیافت اولیه و اصلی در حوزه استدلال و تفسیر را باید در تفکرات مکتب فورمالیسم حقوقی ملاحظه نمود که همه جنبش‌های حقوقی جدید به نوعی رنسانس در قبال نحله شکل‌گرایی بوده‌اند؛ لذا ضروری است نخست نوع نگاهی که فورمالیست‌ها برای استدلال حقوقی مطرح می‌کنند، مورد اشاره و بررسی مختصر قرار گیرد.

۲-۲-۱. فورمالیسم حقوقی و منطق آنان در استدلال و تفسیر

فورمالیسم به عنوان یک اصطلاح، در حوزه‌های متعدد از رشته‌های مختلف به کار رفته است؛ به طوری که تعریف مشخص و ثابتی از آن ارائه نشده است (Smelser, 2001: 1). گرچه تنوع و کثرت شکل‌های حقوقی در حقوق مدنی معاصر سبب تقویت این عقیده در ذهن برخی

1. Globalization.

شده است که فورمالیسم را مفهومی نامتجانس تصور کنند (Aubert, 2000: 931)؛ به گونه‌ای که طرح یک نظریه عمومی درباره آن را به غایت دشوار می‌سازد اما با این حال، می‌توان شکل‌گرایی یا فورمالیسم را به معنای اصالت شکل معین، انحصاری و فاقد معادل دانست که از قدرت الزام‌آوری برخوردار بوده و بر اراده فردی تحمیل می‌شوند و واجد ویژگی اصالت، التزام و پابندی به عبارات و مفاهیم حقوقی است (قاسمی، ۱۳۸۸: ۵۵). نظریه‌های فورمالیستی معتقدند که از یک سو، حقوق اساساً مشخص و متعین است و طبقه‌ای از دلایل قانونی و مشروع در دسترس قاضی قرار دارد تا بر مبنای آنها تصمیم حقوقی خود را توجیه نماید و از سوی دیگر قضاوت مستقل از سایر تصمیمات و استدلال هاست؛ به این معنا که قاضی می‌تواند با استناد به دلایل مصرح قانونی تصمیم مورد نظر خود را اتخاذ نماید، بدون اینکه ضرورتی به استناد به سایر ملاحظات هنجاری غیرقانونی موجود در فلسفه سیاسی و اخلاق وجود داشته باشد (Leiter, 2010: 1).

در ایالات متحده، نخستین بار تحت تأثیر مکتب اثبات‌گرایی حقوقی، نوعی رویکرد شکل‌گرایانه به حقوق مطرح گردید که بهترین نمونه آن را می‌توان در اندیشه‌های پوزیتیویستی کریستوفر لنگدل^۱ مشاهده نمود. عقیده اصلی او بر این ادعا استوار بود که حقوق هم شامل قواعد و اصول می‌شود و برای هر سؤال حقوقی یک پاسخ ساده و درست وجود دارد. وی استدلال حقوقی را الزاماً استنتاجی و ماشینی تلقی می‌نمود (ریدی، ۱۳۹۲: ۱۱۷ و ۱۱۸). او از جمله اولین کسانی به شمار می‌آید که استدلال حقوقی را به مثابه استدلال‌های علمی تجربی می‌دانست و تلاش می‌نمود حقوق را به عنوان یک علم معرفی نماید و آن را از تجارت عملی و مفهوم بازاری آن متمایز کند (Ellsworth, 2012: 896).

از منظر یک فورمالیست، استدلال حقوقی همواره استدلال درباره آن چیزی است که قانون اقتضا می‌کند و به اعتقاد «وینریب»^۲، یکی از معروف‌ترین طرفداران فورمالیسم، فهم قانون باید از درون خود قانون صورت گیرد و هرگونه طریقی غیر از این لزوماً به عدم موفقیت در تفسیر می‌انجامد (کیوانفر، ۱۳۹۰: ۸۱). مکتب تفسیری تحت اللفظی یا تقدیس متن که معتقدند قانون تنها منبع حقوق است و دادرسی نمی‌تواند به اراده خود قاعده حقوقی به وجود آورد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ج ۳، ۱۰۰) نیز برخاسته از همین نگاه فورمالیست‌ها به حقوق است که مصلحت

۱. لنگدل (Christopher Langdell) قاضی و حقوقدان آمریکایی (۱۹۰۶-۱۸۲۶) که وندل هولمز (Wendell Holmes) (۱۹۴۵-۱۸۴۱)، قاضی و حقوقدان مشهور مکتب واقع‌گرایی و رئیس سابق دیوانعالی آمریکا از شاگردان او به شمار می‌آمده است.

2. Ernest Weinrib.

عمل به ظاهر عبارات قانونی را بالاتر از هر مصلحت دیگری می‌داند (صاحبی، ۱۳۷۶: ۵۰). اتخاذ این نوع رویکرد در حوزه تفسیر، آثار مهمی را به دنبال خواهد داشت که نمونه بارز آن را می‌توان در مبحث موضوعیت یا طریقیّت داشتن قوانین برای قاضی و یا هر مفسر دیگری به خوبی مشاهده نمود. اگر الفاظ و عبارات متن قانون مهم‌ترین مسئله برای شکل‌گرایان باشد طبیعی است که در تفسیر آن نیز موضوعیت داشتن مندرجات قانون یا قرارداد مناط اعتبار خواهد بود؛ زیرا در اندیشه فورمالیست‌ها، قوانین برای دادرس در حکم هدف و غایت است و او مکلف است، صرفاً از طریق منطق صوری و استفاده از قیاس قضایی تعیین تکلیف نماید (انصاری، ۱۳۸۸: ۵۶). تأثیر دیگری را که تفسیر متن گرامر مبتنی بر اندیشه شکل‌گرایان بر نقش دادرس به هنگام رسیدگی به اختلاف و فیصله دادن آن خواهد داشت می‌توان در جواز یا عدم جواز دخالت دادن شهود و اشراق در قضاوت ملاحظه نمود.

بر اساس شهودگرایی قضایی، قبل از این که دادرس به قواعد حقوقی برای رسیدگی و صدور حکم مقتضی تمسک جوید، نتیجه دعاوی قبلاً به واسطه عوامل دیگری غیر از قوانین و قواعد حقوقی برای او به حالت اشراق متصور می‌گردد (Pound, 2002: 297). منطق حاکم بر اندیشه‌های فورمالیست‌ها به هیچ روی نمی‌تواند اشراق و شهود و یا به تعبیر برخی از حقوقدانان «عرفان حقوقی» را برتابد؛ زیرا در منظر آنان هر آنچه را که در مقام قضاوت و داوری ضروری است، قانونگذار حکیم اعلام نموده و وظیفه دادرس این است که همچون ماشین، سیستماتیک وار حکم قضیه را از طریق قیاس منطقی استنتاج نماید. ایراد عمده‌ای که بر نگاه فورمالیستی وارد می‌شود، این است که یک فورمالیسم در مواجهه با محدودیت‌های پوزیتیویستی قانون ممکن است، براین عقیده باشد که دادرس در صورتی که خلأیی در قانون وجود داشته باشد، باید سکوت نموده و از اتخاذ تصمیم امتناع ورزد (کیوانفر، ۱۳۹۰: ۷۹). حال آنکه در بسیاری از نظام‌های حقوقی، فصل خصومت یکی از تکالیف اساسی دادرس است و در نظام حقوقی ایران نیز به استناد ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، با امتناع قاضی از صدور حکم به بهانه نقص، سکوت و یا اجمال قوانین، عنوان استنکاف از احقاق حق بر او صدق نموده و مستوجب مجازات مقرر خواهد بود؛ بنابراین اشکالاتی از این دست موجب تضعیف موضع فورمالیست‌ها و ظهور دیگر مکاتب تفسیری گردیده است که در مباحث آتی از آنها سخن خواهد رفت.

۲-۲. نامتعیّن بودن مفاهیم از منظر نظریه پردازان و جنبش‌های حقوقی

در میان اندیشمندان حقوقی مسئله ابهام و «عدم تعین»^۱ مفاهیم مورد توجه جدی قرار گرفته است. «هربرت هارت»^۲، اندیشمند مشهور فلسفه حقوق انگلستان (۱۹۰۷-۱۹۹۲) در اثر معروف خود یعنی «مفهوم حقوق»^۳، ضمن انتقاد به نظریه «فرمان قدرت» جان آستین^۴ و حمله به شکل‌گرایی مطلق او - که آن را به شدت محدودکننده حقوق می‌دانست - مفهوم جدیدی از پوزیتیویسم حقوقی را ارائه نمود (Wright, 2006: 3). آستین معتقد بود که منشاء اعتبار یک قاعده حقوقی از آن جهت است که امر و دستور قدرت حاکمه باشد و ارزش قاعده حقوقی متأثر از منبع الزام آور آن است و نه به خاطر مفاهیمی که در محتوای قاعده مطرح می‌شود (McLeod, 2005: 37). اما هارت، نظر آستین را از جهات مختلف مورد انتقاد قرار می‌دهد. از دیدگاه هارت، توجیه ماهیت حقوق در گرو توجه به این امر است که حقوق را با مفاهیم «قواعد» مورد سنجش قرار دهیم نه «فرامین» (ابدالی، ۱۳۸۸: ۱۷۵ و ۱۷۶) و بر پایه این سخن معتقد است که قواعد حقوقی خواه به موجب قانون ایجاد شده باشند و خواه به وسیله رویه قضایی، ممکن است در مقام اعمال برخی از دعاوی نامتعیّن شوند و دادرس در برخی از موارد با فقدان یا کمبود قواعد حقوقی روبرو گردد؛ در این صورت بر خلاف نظر «جان آستین»، بر اساس نگرش «هارت» دادرس در مقام تفسیر ناگزیر است، به منظور فیصله دادن دعاوی، به موازین و معیارهایی به نام «بصیرت قضایی» استناد نماید که از منظر حقوقی الزام آور نیستند (McLeod, 2005: 86).

از منظر هارت، ابهام و عدم تعین در قوانین متأثر از ویژگی کلی زبان بشر است و یکی از مشکلات او این است که همواره نسبت به حقایق جهل نسبی دارد و اینکه هدف و مقصودش از یک عدم قطعیت و ابهام نسبی برخوردار است. به همین خاطر به سختی می‌توان با استفاده از قواعد حقوقی به طور کلی، رفتار افراد و نیت واقعی آنها را به خوبی تشخیص داد و تفسیر نمود (Hart, 1994: 127) و لذا پیرامون مفاهیمی که نسبت به قواعد حقوقی، فرعی به حساب می‌آیند، حقوق پاسخ معینی را تحمیل نمی‌کند و قاضی باید با اتکا به درون بینی خود، معنایی را که متناسب با حقایق پرونده باشد، برای قاعده حقوقی وضع نماید (کیوانفر، ۱۳۹۰: ۹۶).

-
1. Indeterminacy.
 2. Herbert L. Hart.
 3. Concept of Law.
 4. John Austin.

حقوقدان دیگری^۱ در پژوهشی تحت عنوان «رابطه میان حقوق و عدالت»^۲ اشاره کرده است که عدم تعین حقوقی هم در خصوص محتوا و قواعد حقوقی و هم در اعمال و اجرای آنها صادق است. نظام حقوقی هر روز به سمت گسست قواعد و اصول حقوقی حرکت می‌کند که خود منجر به چندگانگی استدلال و تفسیر می‌گردد و قانونی که علی‌الظاهر دارای معنای خاص است، احتمال دارد، برای دادگاه یا دادرس به عنوان مفسر واجد مفهوم دیگری باشد، لذا گرایش به سمت عدم تعین و مبهم بودن مفاهیم حقوقی امری اجتناب‌ناپذیر است (D'Amato, 1993: 7,8).

در میان جنبش‌های حقوقی نیز مکاتبی همچون واقع‌گرایان، جنبش مطالعات انتقادی حقوق و نیز مصلحت‌گرایی حقوقی، هریک به استناد دلایلی گسترده حقوق را مبهم و نامتعین پنداشته‌اند. در این میان رئالیست‌ها معتقدند که از اصول و قواعد حقوقی نمی‌توان به تنهایی یک پاسخ ساده و درست راجع به هر اختلاف حقوقی به دست آورد. این اصول اگرچه دامنه پاسخ‌های ممکن را محدود می‌کنند ولی همواره تعداد زیادی پاسخ‌های ممکن را مطرح می‌کنند (ریدی، ۱۳۹۲: ۱۱۸). بر اساس دیدگاه واقع‌گرایان از آنجا که دلایل قانونی نامتعین هستند نمی‌توان مسیر مشخصی برای رسیدگی به دعاوی ارائه نمود (Leslie, 2002: 2). به نظر اینان، قواعد مبهم نمی‌توانند اسباب توجیه عقلانی قرار گیرند؛ زیرا همواره یک توجیه رقیب وجود خواهد داشت که به همان نسبت از قدرت اقناعی برای دادرس برخوردار است (انصاری، ۱۳۸۷: ۳۷).

۳. عوامل استدلال‌های متعارض یا پلورالیسم استدلال حقوقی

واقع‌گرایانی همچون «کارل لولین»^۳ در مقام انتقاد از شکل‌گرایی، عیب عمده فورمالیست‌ها را در این می‌دانند که معتقدند، همیشه یک قاعده حقوقی صحیح برای هر دعوایی وجود دارد در حالی که پاسخ‌های صحیح برای هر پرونده‌ای ممکن است دو، سه یا حتی بیشتر باشند که البته این قواعد متعارض بیانگر ضعف در نظام حقوقی نیستند بلکه استمرار و توسعه رویه قضایی را می‌رساند. بنابراین پاسخ‌های درست و قانونی متعدّدند اما مسئله مهم این است کدامیک از پاسخ‌های درست را دادگاه اتخاذ خواهد کرد و مبنای گزینش آن بر چه چیزی استوار است و به عبارتی علت این قواعد تفسیری متعارض و در عین حال صحیح و قانونی چیست (Llewellyn, 1950: 1). بنابراین ضروری است علل و اسبابی که منجر به تفسیرهای متعارض

1. Anthony D'Amato.

2. "On the Connection between Law and Justice".

3. Karl Llewellyn.

با استدلال‌های متهاافت از قواعد حقوقی می‌گردد، مورد بررسی قرار گیرد.

۳-۱. نسبی بودن ادراکات و فهم‌ها

یکی از مسائل مهمی که اساساً تفسیرهای متعارض را سبب می‌شود، ادراکات و فهم‌نوع بشر در وقایع و رویدادهاست. آگاهی‌ها و شناخت‌های انسان که از بنیادهای فهم او هستند، از راه تفسیر ادراک‌های خود از سوی وی حاصل می‌گردد که تفسیرهای او در همان خط سیر اندیشه‌ورزی‌های او انجام می‌شود و لذا می‌توان براین عقیده بود که تفاوت در برداشت‌های انسان‌ها در زمینه‌های مختلف فردی و اجتماعی بیشتر به خاطر چگونگی تفسیرها و تعبیرهای آنان از ادراکات خود متناسب با نیازمندی‌های مادی و معنویشان است (سلجوقی، ۱۳۹۰: ۱۸). همین طرز تلقی از تفاوت در فهم‌های نوع بشر را می‌توان به دادرسان و حقوقدانان به عنوان مفسران قواعد حقوقی نیز تسری داد؛ زیرا آنها نیز انسان‌هایی برخاسته از دل جامعه خود هستند و عوامل مختلف محیطی و اجتماعی و فرهنگی بر ذهن و تفکراتشان تأثیرگذار است و سبب می‌شود که همه مثل یکدیگر نبیندیشند و در مواجهه با موضوعات مشابه تصمیماتی متفاوت که ممکن است، بعضاً متعارض هم باشند، اتخاذ نمایند؛ زیرا قواعد حقوقی در نتیجه تجربه‌های اجتماعی پیوسته در تحول هستند، اگرچه خود قوانین ثابت بمانند. به تعبیر یکی از حقوقدانان، همان طور که از خواندن شعری از حافظ، به هنگام شادی و غم، برداشت‌های گوناگون و گاه متضاد می‌شود، از خواندن متن قانون نیز در شرایط و اوضاع و احوال مختلف، مفهومی یکسان و مشابهی به ذهن نمی‌رسد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ج ۳، ۲۴). البته این بدان معنا نیست که دادرسان را در مقام تفسیر، آزاد و مستغنی از قواعد و مقررات قانونی بدانیم که این امر به هیچ وجه منطقی نبوده بلکه بسیار خطرناک و در عین حال سلب اعتماد مردم به دستگاه قضایی را به همراه خواهد داشت (لوی برول، ۱۳۸۸: ۸۷).

۳-۲. مسئله اعتباری بودن دانش حقوق و گزاره‌های حقوقی

از دیگر عوامل مهمی که گرایش به عدم عقلانیت و عدم امکان استفاده از استدلال منطقی در حقوق را دامن می‌زند، مسئله اعتباری بودن مفاهیم و گزاره‌های حقوقی است. بر اساس منطق ارسطویی ملاک صدق و کذب یک گزاره، مطابقت یا عدم مطابقت آن با عالم واقع و واقعیت عینی است (خوانساری، ۱۳۶۲: ج ۲، ۵)، در علوم حقیقی همچون فیزیک و شیمی گزاره‌ها جنبه حقیقی دارند و از عالم خارج گزارش می‌دهند و بر همین اساس قابل اتصاف به صدق

و کذب هستند؛ این درحالی است که قضایای حقوقی خبر از عالم واقع یا «هست‌ها» نمی‌دهند بلکه از مفاهیم اعتباری و فاقد واقعیت عینی سخن می‌گویند (جعفری تبار، ۱۳۸۳: ۴۱).

۳-۳. دگرگونی مستمر مفاهیم حقوقی

بر خلاف علوم تجربی، مصادیق مفاهیم حقوقی در بستر زمان و مکان دچار دگرگونی شده و تعریفی که از یک مفهوم حقوقی همچون سرقت یا کلاهبرداری و یا تصرف غاصبانه می‌گردد، در موقعیت زمانی یا مکانی دیگر ممکن است، معنایی دیگر یابد؛ زیرا اکثر مفاهیم حقوقی ماهیت اعتباری و ساختگی داشته و دخالت انسان هوشمند و مختار در ایجاد آن انکارناپذیر است و لذا در مقام استدلال نیز لاجرم اشتراک دیدگاه جای خود را به تکرر برداشت‌ها می‌دهد.

۳-۴. نامتعین بودن ذاتی زبان و سرایت ابهام زبان عرفی به زبان حقوقی

عامل مهم دیگر ابهام در خود زبان است. واژه‌ها ابزارهایی هستند که قضات و حقوقدانان آنها را برای القای مقاصد خود به کار می‌گیرند. نکته حائز اهمیت آن است که فهم ماهیت حقوق به فهم ماهیت زبان وابسته است و به نوعی زبان را باید ابزار حقوق دانست؛ زیرا بسیاری از سوءتفاهم‌ها از زبان برمی‌خیزد و علم حقوق مرکب از عبارات زبانی است و بدون فهم عمل زبان، ماهیت حقوق به دست نمی‌آید. در همین راستا، واقع‌گرایان معتقدند که زبان اساساً دارای ابهام است که این ابهام در قواعد رسمی نمود پیدا می‌کند و مسئله اصلی این است که هیچ قواعدی برای واضح ساختن زبان وجود ندارد (آقایی، ۱۳۸۸: ۱۹۸ و ۱۰۱). دادگاه‌ها هم به این باور رسیده‌اند که زبان اساساً ناقص و مبهم است و همواره در تعیین مفهوم دقیق عبارات و الفاظ دچار مشکل می‌گردند (Conway, 2002: 4). مسئله ابهام در مفاهیم و لزوم تصمیم از سوی قاضی برای زدودن آن صرفاً به مفاهیم خاص حقوقی خلاصه نمی‌گردد بلکه این مشکل در بسیاری از مفاهیم متخذ از زبان طبیعی که معمولاً به عنوان اوصاف و قیود اعمال یک قاعده از آنها استفاده شده نیز مشهود است.

از طرف دیگر باید به این مهم توجه نمود که بسیاری از مفاهیمی که در قوانین به کار گرفته شده‌اند، همچون ماده ۲۲۴ قانون مدنی ایران، دادرس را برای تشخیص موضع نزاع و اقدام برای رفع آن به عرف ارجاع می‌دهد و اگرچه وظیفه عرف تفسیری، تعیین مصداق خارجی کلمات مندرج در متن است (قشقایی، ۱۳۷۸: ۱۸۲) ولی از آنجا که زبان عرفی واجد مفاهیم نسبی‌اند و حسب زمان و مکان متغیرند، استنباط از مفهوم صحیح آن را با مشکل مواجه می‌سازد و در نتیجه به

تفسیرهای متعارض در موضوعات مشابه بر مبنای استدلال‌های متفاوت دامن می‌زند.

۳-۵. تأثیر مذهب و ایدئولوژی

مذهب از نیروهای سازنده حقوق است و اصول و احکام مذهبی در ایجاد و تطور قواعد حقوقی هر کشوری تأثیر می‌گذارند (صادقی، ۱۳۸۴: ۱۰۲) و لذا نقش ایدئولوژی و مذهب را نیز نمی‌توان در نوع استدلال و تفسیر قواعد حقوقی نادیده انگاشت. مسلماً دادرسی که در یک نظام حقوقی دینی تعلیم یافته است، آنگونه نمی‌اندیشد که یک قاضی پرورش یافته در نظام سکولار فکر می‌کند. یک سیستم دین محور، اساساً آموزه‌های شرعی را به عنوان منبع تفسیر قواعد حقوقی به عنوان یک الزام برای قضات و مفسران در نظر می‌گیرد در حالی که کشورهایی که دین نقش کم رنگ داشته یا اصلاً فاقد اثرگذاری است، تفسیرها متفاوت و متمایز خواهد بود. باید پذیرفت که ایدئولوژی و مذهب به عنوان یکی از منابع غیرمستقیم حقوقی، در انتخاب تفسیری معقول از قاعده حقوقی توسط قاضی یا حقوقدان به عنوان فاکتوری تأثیرگذار در تصمیم او ایفای نقش می‌کنند (Wiklund, 2010: 539). بنابراین نمی‌توان از استدلال حقوقی سخن گفت و نقش باورها و اعتقادات مذهبی را در پس زمینه ذهنی قضات و مفسران نادیده انگاشت (Kurek, 2012: 109).

۳-۶. دخیل بودن اصول و قواعد کلی غیر مکتوب در استدلال‌های حقوقی

همواره در استدلال‌های حقوقی برخی اصول و قواعد مورد استفاده قاضی یا حقوقدان قرار می‌گیرند که در هیچ متن قانونی صراحتاً به آنها اشاره نشده است اما ریشه در قواعد اخلاقی و فطری دارند. تفسیر ماده ۳۰۶ قانون مدنی در حقوق ما را می‌توان از نمونه‌های مداخله اصول کلی اخلاقی در استدلال به شمار آورد. این ماده در باب امانی یا ضمانی بودن ید مدیر فضولی که به قصد احسان و خدمت به شخص غایب یا محجور به اداره و حفاظت از اموال وی پرداخته، تعیین تکلیف نکرده است. علی‌الاصول می‌بایست به دلیل اینکه ماده ۶۳۱ قانون مدنی ایادی امانی را ذکر نموده و هر مورد غیر از آنها را منوط به تصریح قانون نموده است، حکم به ضمانی بودن ید مدیر فضولی نمود، کما اینکه برخی از حقوقدانان چنین کرده‌اند (امامی، ۱۳۶۶: ج ۲، ۱۷۰). اما از سوی دیگر می‌بینیم برخی از اساتید حقوق با الهام از قاعده اخلاقی احسان، استدلال را به گونه‌ای سامان داده‌اند که نتیجه آن امانی بودن ید مدیر فضولی است. این مؤلفان نخست یابنده مال غیر را که امین بودن وی مورد تصریح ماده ۱۶۳ قانون مدنی قرار گرفته، مصداق مدیر فضولی تلقی کرده‌اند و سپس وصف امانت را، وصف عمومی مدیر فضولی تلقی

کرده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۹۵).

هرچند این مؤلفان صراحتاً از قاعده احسان به عنوان مبنای استدلال خود نامی نبرده‌اند اما تردیدی نیست که قاعده احسان کارگزار اصلی و پشت پرده استدلال بوده و آنچه که در ظاهر استدلال آمده صرفاً راهی برای رسیدن به نتیجه این قاعده اخلاقی بوده است و همین طور است، تئوری «داراشدن غیر عادلانه» و «سوء استفاده از حق» که در برخی از نظام‌های حقوقی مطرح شده است ولی بدون آنکه چارچوب و ضوابط آن مشخص گردد، در حقوق ایران در مقام استدلال به کار گرفته می‌شود که این اصول نیز در استدلال‌های دادرسان و نهایتاً تفاسیر متعارضی که از سوی آنها ارائه می‌گردد، تأثیرگذار خواهد بود.

۳-۷. دگرگونی و عدم ثبات اصول اولیه و قواعد حقوقی

برخلاف اصول اولیه و آکسیوم‌های ریاضی که جنبه پیشینی داشته و معمولاً از بدیهیات شهودی و عقلی انتخاب می‌شوند و لذا از ثبات و دوام برخوردارند، قواعد حقوقی از خصیصه پسینی و مابعد تجربی برخوردارند و با تغییر اوضاع و احوال و تغییر تجربه دگرگون می‌شوند (الشریف، ۱۳۹۲: ۲۲۳) که این امر خود یکی دیگر از دلایل تکثر استدلال‌های تفسیری است.

۴. امکان تعارض در قواعد تفسیری

یکی از نکات مهم که در باب لزوم استدلال در مقام تفسیر و قضاوت باید مورد توجه قرار گیرد، موضوع کاربرد بسیار گسترده استدلال‌های غیرصوری در حقوق است. استدلال‌های قیاسی به لحاظ شکل از زمره استدلال‌های ضروری هستند و هر چند شکل و قالب کلی استدلال قضایی شکل قیاسی است اما جز در اندکی از موارد که مقدمات استدلال، مسلم و در دسترس‌اند، در بیشتر موارد فراهم نمودن مقدمات این قیاس، خود محتاج طی یک روند استدلالی است. البته در این مرحله استدلال‌ها بیش از آنکه استدلال‌های مرسوم منطقی یعنی قیاس و استقرا و تمثیل باشد، از استدلال‌هایی است که بیش از آنکه به شکل استدلال ناظر باشند، جنبه ماهوی دارند. این استدلال‌ها گاه استدلال‌های معنا شناختی‌اند که علاوه بر حقوق در سایر علوم متن محور مانند ادبیات نیز کاربرد دارند. تمامی مباحث الفاظ علم اصول را می‌توان در این طبقه جای داد.

تمام آنچه تحت عنوان قواعد تفسیر می‌شناسیم، از نوع استدلال‌های غیرصوری و در عین حال مورد استفاده در حقوق‌اند؛ مثلاً سکوت در مقام بیان، بیان است قاعده‌ای تفسیری است که ممکن است، کبرای قیاس قضایی به مدد آن فراهم آمده باشد؛ به عنوان نمونه عینی می‌توان به مسئله

رجعی یا بائن بودن طلاق قضایی اشاره کرد. فرض کنید، مردی پس از وقوع طلاق قضایی در عده به زوجه رجوع کرده باشد. اگر این مقدمه با این مقدمه ضمیمه شود که طلاق قضایی از اقسام طلاق رجعی است، طبعاً نتیجه قیاس، حکم به تجدید رابطه زوجیت خواهد بود و اگر بر عکس در کنار این صغری، کبرای کلی بائن بودن طلاق قضایی قرار گیرد، رجوع اثری نخواهد داشت. قطعاً انتخاب یکی از این دو کبری، گزارف و اختیاری نیست. علی‌الاصول آنچه در این مرحله بیش از هر چیز به کار می‌آید، قواعد حاکم بر تفسیر است. دادرسی می‌تواند به استناد قاعده سکوت در مقام بیان از سکوت ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی که در مقام بیان طلاق‌های بائن بوده، استفاده کند که از نظر قانون‌گذار، طلاق قضایی یا طلاق حاکم از افراد طلاق بائن نبوده و بلکه طلاق رجعی است.

آنچه این سنخ از استدلال‌ها را از استدلال‌های صوری منطقی صوری متمایز می‌سازد، علاوه بر جنبه ماهوی آنها، عدم ضرورت حاکم بر آنهاست. این استدلال‌ها علی‌رغم کاربرد گسترده و دیرینه در تمامی نظام‌های حقوقی از چنان دقت و شفافیتی برخوردار نیستند که مانند قواعد منطقی صورت، امکان تداخل یا برخورد آنها با یکدیگر وجود نداشته باشد. استفاده از هر کدام از این استدلال‌ها و مجاری کاربرد آنها قطعی و غیر قابل گفتگو نیستند. چنانکه در بخش بعدی خواهیم گفت وجود این‌گونه از استدلال‌ها در حقوق بهترین ابزار برای نیل به نتایج شهودی است. حقوقدان یا قاضی پس از برخورد با مسئله، راه حلی را به طور مبهم و گنگ در درون خود می‌یابد و پس از انتخاب ابتدایی نتیجه در درون خود به دنبال فراهم نمودن مقدمات مناسب با این نتیجه برمی‌آید و در این مسیر اگر مقدمات روشن و مسلم قانونی و حقوقی در اختیار نداشته باشد، هیچ چیز مانند استدلال‌های غیرصوری یا همان قواعد الفاظ و ضوابط تفسیر نمی‌تواند وی را در این مسیر مدد رساند (الشریف، همان: ۲۵۴).

۵. تأثیر شهود و اشراق در فرآیند استدلال و تفسیر حقوقی

پیش از ورود به این بحث لازم است، مفهوم استدلال و مختصات آن در حوزه حقوق بررسی گردد. تلاش برای درست جلوه دادن حکم را هنگام تصمیم‌گیری درباره پرونده‌ای قضایی، توجیه و استدلال می‌نامند که این، همان کار اصلی منطقی حقوق است (جعفری تبار، ۱۳۸۸: ۱۱۳). استدلال ترکیب قانونمندی از قضایای معلوم برای کشف قضیه مجهول است. شاکله اصلی استدلال قضایی در قضاوت بر مبنای قیاس منطقی، یعنی تطبیق حکم کبرای قیاس که معمولاً به عنوان یک قاعده کلی مسلم و پذیرفته شده است بر صغرای قضیه و گرفتن نتیجه منطقی از آن استوار است

(Ramee, 2003: 1).

در مرحله تفسیر و اجرای قانون، که محل طبیعی استدلال و استفاده از منطق است، هرچند از نظر رسمی نیز منطق قیاسی بر آن حکومت می‌کند و دادرس صرفاً مأمور اجرای قانون است اما این تمام واقع نیست و عوامل دیگری وجود دارند که بر استدلال قضایی و جهت دهی آن در هر موردی به سوی هدفی خاص تأثیرگذارند (کاتوزیان، ۱۳۸۵/۳: ۲۳). بسیاری از حقوقدانان غربی در سده‌های هیجده و نوزده میلادی تلاش وافر را به خرج داده‌اند تا استدلال حقوقی را با منطق قیاسی^۱ (استنتاجی) منطبق سازند اما این تفکر مورد انتقاد قرار گرفت. هر اندازه که منطق استنتاجی در آزمودن اعتبار نتایج به دست آمده از مقدمات خاص مفید و سودمند باشد، به عنوان روش استدلال در دانش حقوق ناکافی خواهد بود؛ زیرا مقدمات از پیش معلوم نبوده و باید خلق شوند. قواعد حقوقی که به عنوان کبری تلقی می‌شوند، همواره به یاری اوضاع و احوال خاص توصیف می‌گردند. مضافاً به اینکه، صغرای قضیه نیز به سادگی به دست نمی‌آیند و باید درک و توصیف شوند که این خود نیازمند تفسیر و سنجش است. وانگهی، اعمال قاعده بر مورد خاص که به عنوان نتیجه لحاظ خواهد شد، هرگز از قطعیت ریاضی برخوردار نیست بلکه همواره بستگی به اعمال قضاوت و تصمیم دادرس دارد (برمن، ۱۳۷۶: ۷۵). با این همه، اینکه استدلال حقوقی را نباید تا حد قواعد کلاسیک منطق صوری کاهش داد، به مفهوم نفی کیفیت منطقی در آن نیست. ویژگی استدلال حقوقی تلاش برای حفظ ثبات در قواعد و قضاوت‌های منطقی است که خارج شدن از چارچوب استدلالی آن به این هدف والا آسیب وارد می‌سازد. حال این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که آیا می‌توان بر این عقیده بود که شهود و اشراق یا به تعبیری، ذوق و عرفان حقوقی در فرآیند استدلال حقوقی تأثیرگذار است یا خیر؟ شهودگرایان در علم ریاضی معتقدند، گرچه ریاضیات یک سیستم سازگار صوری است، عناصر فراسیستمی نیز باید در ریاضیات به عنوان اصول موضوعه پذیرفته شود تا ریاضیات بتواند به مدل سازی بپردازد (لاریجانی، ۱۳۷۹: ۲۲۳). مبدا مکتب شهودگرایی در ریاضی را باید «لوئیسیس براؤر»^۲، ریاضیدان و فیلسوف هلندی دانست که حتی آن را در باب منطق نیز به کار می‌گیرد (مقدم حیدری، ۱۳۸۶: ۱۶).

اما در حوزه حقوق، یکی از بنیادی‌ترین اصولی که قضات ملتزم به آن هستند، صدور آرای مستدل و مستند است که این امر لزوم طی کردن سیر منطق حقوقی را در استدلال حقوقی

1. Syllogistic Logic.

2. Luitzen Egbertus Jan Brouwer (1881-1966).

اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به رغم پذیرش این مسئله، امروزه حقوقدانان (به جز فورمالیست‌ها) به نقش شهود و اشراق در فرآیند استدلال حقوقی اذعان کرده‌اند. معمولاً در استدلال‌های معکوس است که استفاده از شهود و اشراق دادرس بیشتر نمایان می‌گردد. بدین صورت که دادرس بر اساس شهود درونی‌اش، نتیجه مطلوب برای او مکشوف باشد و با چپ‌نشین مقدمات استدلال مطابق با نتیجه، حکم قضیه را صادر نماید؛ با این حال دادرس باید از مقدماتی استفاده نماید که متخذ از نظام حقوقی‌اند و اینکه بر این مقدمات نظمی معقول حکومت نماید و لذا با فرض تأثیر شهود و اشراق در نتیجه، اندیشه حقوقی از حکومت عقلانیت به معنای گسترده آن خارج نمی‌گردد. با این وصف، چنانچه اشراق درونی دادرس حکمی را عادلانه و منطقی پندارد، نباید با الزام کردن او به استفاده از قواعد خشک منطقی خاص و پیچ و خم دشوار اثبات آن، زمینه تحقق بی‌عدالتی را فراهم ساخت (León, 2011: 127).

بنابراین مشاهده می‌گردد که از یک سو حقوق هیچ‌گاه نمی‌تواند از استدلال مبتنی بر منطق بی‌نیاز گردد، حتی در حکمی که بر مبنای شهود و اشراق صادر شده باشد و از سوی دیگر، امکان دخالت شهود و اشراق در امر قضاوت میسر است و طبع استدلالی بودن حقوق مانع از این امر نمی‌گردد. اما نکته مهم این است که کاربرد منطق در فرآیند استدلال و اصالت داشتن آن و شهودگرایی باید هر یک در چارچوب و قلمرو خاص خود حرکت کنند؛ به طوری که از یک سو، گرایش به شهود و اشراق منجر به فرو ریختن بنیان استدلال و تزلزل در ثبات و امنیت نظام حقوقی نگردد و از طرفی، استناد به قواعد خشک و ثابت منطق نباید در مواردی که پای استدلال چوبین است و ضوابط منطق استدلال در آنجا کارایی ندارد، منتهی به روایی ظلم و بی‌عدالتی آشکار گردد. با عنایت به عوامل پیدایی تکثر استدلال و برداشت‌های متعدد در حوزه تفسیر، شاید بتوان بر نظریه تفسیری «هانس کلسن» مهر تأیید گذاشت که از دیدگاه حقوق موضوعه هیچ معیاری وجود ندارد که بتوان بر مبنای آن یکی از شقوق ارائه شده در قالب هنجاری را که قرار است اعمال شود، بر استدلال‌های دیگر ترجیح داد و علی‌رغم همه تلاش‌ها، حقوق‌شناسی سنتی هنوز شیوه‌ای به لحاظ عینی موجه برای حل تعارض بین لفظ و اراده نیافته است و هر روشی که حقوق‌شناسی سنتی تا کنون پیشنهاد کرده است، لزوماً و صرفاً به یک نتیجه محتمل و نه به تنها نتیجه درست منجر می‌شود (کلسن، ۱۳۸۷: ۱۲۳). بنابراین مشکل نقص و نارسایی در قوانین، تعارض بین قوانین، تغییر مکرر قوانین و و مداخله قواعد حقوقی غیرمکتوب نشان داد که فراهم کردن اصول موضوعه بسان اصول موضوعه ریاضی برای حقوق تا چه حد دشوار و

ناشدنی است و لذا تبدیل حقوق به نظام صوری همچون هندسه غیرممکن است؛ به همین دلیل، استدلال حقوقی نمی‌تواند در استدلال قیاسی و استنتاجی محصور بماند و ناگزیر از تمسک به سایر اشکال استدلال در منطق عمومی همچون استقرا و تمثیل است. وانگهی، حضور اقسام استدلال‌های غیرضروری در حقوق و نیز عدم صورتگرایی کامل در استدلال‌های استنتاجی و قیاسی سبب گردید که استدلال‌های حقوقی فاقد وصف ضرورت گردیده و برخلاف استدلال ریاضی از مداخله عنصر انسانی و اراده دادرس مبرا نباشد.

نتیجه

یکی از ویژگی‌های بارز جامعه بشری را می‌توان در خلقت آنان با نژاد، قوم، کیش و آیین متفاوت فرهنگی، دینی، سیاسی و... ملاحظه نمود و این همان مفهوم پلورالیسم را شکل می‌دهد. اساساً نمی‌توان تکثرگرایی و پلورالیسم را از صحنه اجتماعی بشر پاک نمود؛ زیرا طبع و ذات خلقت آفرینش بر آن استوار گردیده است و ای بسا ضرورت نیاز به تعالی و کمال او نیز در همین راز نهان، نهفته باشد. این یک ترسیم کلی است که از یک زاویه می‌توان درباره حیات انسانی ارائه نمود اما از منظر جزئی‌تر این قضیه، تأثیر این تنوع و چندگانگی را می‌توان در پلورالیسم استدلال حقوقی منبعث یافته از آن مشاهده نمود. این یک سؤال اساسی در حوزه استدلال و تفسیر حقوقی است که آیا همواره یک پاسخ صحیح و قانونی برای مسئله مطروحه وجود دارد؟ و در صورت تعدد پاسخ صحیح، معیار ترجیح یک راه حل بر راه حل دیگر چیست؟ پیرو همین دغدغه دامنه‌دار، نحله فکری فورمالیست‌ها اعتقاد جدی به شکل‌گرایی و پیروی مطلق از متن قانون داشته‌اند و تا آنجا پیش رفته‌اند که مکتب تقدیس متن را در حوزه تفسیر و استدلال حقوقی ارائه نموده‌اند که قانون را آئینه تمام‌نمای مقصود قانونگذار می‌پنداشته‌اند. این تفکر گرچه امروزه کمابیش همچنان طرفداران خاص خود را دارد، اما در برابر این چالش که چنانچه قانونگذار موضع خود را درباره مسئله‌ای نوین بیان نکرده باشد و به نوعی الفاظ و عبارات قانون دچار نقص یا ابهام و اجمال بوده باشد، «چه باید کرد»، عملاً عاجز مانده و از ارائه راهکار برای رهایی دادرس، ناتوان است؛ به خاطر همین اشکالات بود که جنبش‌های فکری همچون واقع‌گرایی حقوقی با رد پذیرش هرگونه صورتگرایی، با اعمال منطق صوری در حقوق مخالفت ورزیده‌اند و اندیشمندانی همچون «هلمز» سرسختانه به فورمالیست‌ها تاخته‌اند و معتقدند قواعد و وقایع حقوقی نامتعین هستند و استنتاجاتی که رویه

قضایی صورت‌نگرا از آن سخن می‌گوید، صرفاً پوشش‌هایی هستند، برای تصمیماتی که بر مبنای دلایل دیگری اتخاذ شده‌اند و برخی دیگر همچون «لولین» بر این عقیده‌اند که همواره بیش از یک پاسخ صحیح برای مسائل حقوقی وجود دارد و این بر عهده دادرس است که بر چه مبنایی پاسخ نهایی را برگزیند.

در مقام داوری نهایی، می‌توان گفت هر یک از این مکاتب پاره‌ای از حقایق را با خود به همراه دارند اما در نتیجه‌گیری خود به افراط گراییده‌اند. نه می‌توان بسان فورمالیست‌ها حقوق را مجموعه‌ای از قواعد کامل و روشن تلقی نمود که دادرس می‌تواند با ترتیب دادن یک قیاس قضایی و به صورت مکانیکی به نتیجه نائل گردد و نه همانند رئالیست‌ها می‌توان بر این عقیده بود که حقوق را دادرسان به وجود می‌آورند و قواعد حقوقی صرفاً وسایلی برای توجیه تصمیمات قضایی هستند.

به نظر می‌رسد در اینکه گاهی چند استدلال و پاسخ درست برای یک مسئله حقوقی وجود دارد، تردیدی وجود ندارد و باید به نوعی با واقع‌گرایان هم داستان شد. از سوی دیگر وجود و کاربرد قواعدی به جز قواعد منطق استنتاجی در مباحث حقوقی و به ویژه در بحث تفسیر نیز چیزی نیست که بتوان آن را انکار نمود. امکان ابهام و نقص و سکوت قانون و همچنین ناهمخوانی و تضاد بین مجموعه قوانین امر نادر و دور از انتظاری نیست. در این وضعیت، مفسر نیازمند ابزارهایی برای کشف معنای کلام یا رفع تعارض‌های موجود در قوانین یا تکمیل کاستی و سکوت قانون است. بخش قابل توجهی از این ابزارها از قواعد عمومی جدل و خطابه (توییک حقوقی) به عاریت گرفته شده‌اند و برخی از این ابزارها و قواعد نیز ساخته قانون‌گذار یا رویه قضایی و سنت‌های خاص حقوقی‌اند. شمار این قواعد معین و محصور نیست، دادرس باید در رسیدن به نتیجه مطلوب و مورد نظر خود ترکیبی از این استدلال‌ها و مقررات موضوعه را به نحو منظم و منطقی فراهم سازد به گونه‌ای که نتیجه منطقی این ترکیب مطابق با نتیجه دلخواه او باشد. استناد به روح قانون، تفسیر به نفع متهم، حمل کلام قانونگذار بر تأسیس و نه تأکید، استناد به مذاکرات مقدماتی قانون، سکوت در مقام بیان بیان است، مفهوم مخالف و موافق و دهها استدلال دیگر که همگی قواعدی عقلایی و معقول‌اند، از نمونه‌های استدلال‌های تفسیری در معنای عام آن به حساب می‌آیند. به هر روی این سنخ استدلال‌ها از حیث دقت و استحکام و شفافیت به پایه قواعد منطق صوری نمی‌رسند. این استدلال‌ها علی‌رغم کاربرد فراوان و دیرینه در تمام نظام‌های حقوقی، آنچنان نیستند که مانند قواعد منطق صوری ریاضی امکان تداخل یا برخورد آنها با یکدیگر وجود نداشته

باشد. استفاده از هر کدام از این استدلال‌ها و مجاری کاربرد آنها قطعی و غیرقابل گفتگو نیستند و همین امر بر ورود یک عنصر شخصی در میدان قضاوت و تصمیم‌گیری تأکید می‌کند؛ هر چند ممکن است شوق رسیدن به نتیجه‌ای که از طریق شهود و درون بینی به دست آمده، باعث شود، دادرس یا حقوقدان کلیه ابزارهای استدلالی ضروری و غیرضروری را به خدمت گیرد اما در نهایت دادرس و حقوقدان گریزی از این ندارد که برای توجیه نتیجه مورد نظر خود، اولاً از مقدماتی استفاده کند که یا متخذ از نظام حقوقی‌اند یا از بین قواعد تفسیری مورد تأیید عقلاً برگزیده شده‌اند و ثانیاً بر این مقدمات نظمی معقول حکومت کند؛ به این معنی که مقدمات را به گونه‌ای ترکیب و تدوین نماید که مخاطب استدلال که به حسب فرض از زمره عقلاست نیز با او در پذیرش نتیجه هم‌داستان شود و یا دست‌کم استخراج چنین نتیجه‌ای از چنین مقدماتی را نامعقول و گزاف تلقی نکند. حقوقدان در مقام تفسیر و یا قاضی در مقام قضاوت به نوعی توزین و ارزیابی استدلال‌ها و دلایل می‌پردازد و همین جاست که درون بینی یا شهود قاضی مجالی برای عرض اندام می‌یابد و بدون اینکه رسماً و آشکارا وارد میدان استدلال شود، قاضی را در ترتیب دادن مقدمات مناسب و استدلال‌های تفسیری که وی را به نتیجه شهودی مورد نظر وی می‌رساند، هدایت می‌کند. آنچه گفته شد به معنای تأیید شهودگرایی و سپردن زمام استدلال به نتیجه‌ای که از ابتدا در ذهن دادرس نشسته است، نیست بلکه مراد این است که بر فرض مداخله شهود در استدلال، این مداخله به معنای نفی عقلانیت یا حکومت منطق در معنای عام بر استدلال نیست.

منابع

الف - فارسی

۱. ابدالی، مهرزاد؛ *درآمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی*، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۲. امامی، سید حسن؛ *حقوق مدنی*، ج ۲، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
۳. انصاری، باقر؛ *نقش قاضی در تحول نظام حقوقی*، نشر میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۴. انصاری، شیخ مرتضی؛ *فرائد الاصول*، جزء الثانی، چاپ اول، قم، منشورات دارالاعتصام للطباعة والنشر قم المقدسه، المطبعة مهر، ۱۴۱۶.
۵. برمن، هارولد؛ *استدلال حقوقی*، ترجمه مسعود حبیبی مظاهری، تهران، ماهنامه کانون، ۱۳۷۶، سال ۴۱، شماره ۱.
۶. جعفری تبار، حسن؛ *فلسفه تفسیری حقوق*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۸۸.

۷. حبیبی، محمود؛ *تفسیر قراردادهای تجاری بین‌المللی*، نشر میزان، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۸. خوانساری، محمد؛ *منطق صوری*، چاپ پنجم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.
۹. دانش‌پژوه، مصطفی؛ *قلمرو اجرا و تفسیر قواعد حقوقی*، تهران، انتشارات جنگل، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۱۰. دیلمی، احمد؛ *بایسته‌های تفسیر قوانین*، قم، انتشارات دانشگاه قم، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۱. ریدی، ای.، دوید؛ *فلسفه حقوق*، ترجمه حسن خسروی، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۱۲. سلجوقی، محمود؛ *جستارهایی درباره فهم آدمی*، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۱۳. الشریف، محمدمهدی؛ *منطق حقوق، پژوهشی در منطق حاکم بر تفسیر و استدلال حقوقی*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۲.
۱۴. شهابی، مهدی؛ *از حقوق سنتی تا حقوق مدرن، تأملی در مبانی تحول نظام حقوقی*، نامه حقوقی مفید، دانشگاه مفید قم، ۱۳۸۸، ۷۶، ج ۵، ش ۲.
۱۵. صاحبی، مهدی؛ *تفسیر قراردادها در حقوق خصوصی*، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۱۶. صادقی، محسن؛ *اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه*، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۷. صالحی‌راد، محمد؛ *حقوق مدنی، گستره و آثار تعهدات قراردادی*، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۱۸. عمید، حسن؛ *فرهنگ فارسی عمید*، ویراستار عزیزالله علیزاده، تهران، میلاد نور، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۱۹. قاسمی، محسن؛ *شکل‌گرایی در حقوق مدنی*، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸.
۲۰. قشقای، حسین؛ *شیوه تفسیر قراردادهای خصوصی در حقوق ایران و نظام‌های حقوقی معاصر*، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۲۱. کاتوزیان، ناصر؛ *حقوق مدنی، (الزام‌های خارج از قرارداد)*، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۲۲. _____؛ *شیوه تجربی تحقیق در حقوق*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۲۳. _____؛ *فلسفه حقوق، منابع حقوق*، جلد ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۲۴. کانوی، دیوید ا.، مانسون، راند؛ *مبانی استدلال*، ترجمه تورج قانونی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۲۵. کلسن، هانس؛ *نظریه حقوقی ناب، مدخلی بر مسائل نظریه حقوقی*، ترجمه اسماعیل نعمت‌اللهی، تهران، انتشارات سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۷.
۲۶. کیوانفر، شهرام؛ *مبانی فلسفی تفسیر قانون*، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۲۷. لاریجانی، علی؛ *سه نحلّه مهم در مبانی ریاضیات، بخش دوم مکتب شهودگرایی و مکتب*

۲۸. **صورتگرایی**، مجله فلسفه دانشگاه تهران، پاییز و زمستان ۱۳۸۰.
۲۸. لوی برول، هانری؛ **جامعه‌شناسی حقوق**، ترجمه ابولفضل قاضی شریعت پناهی، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۰۸.
۲۹. محمدی اصل، عباس؛ **جامعه‌شناسی بنیادین، متاتئوری**، تهران، انتشارات روشنفکران و مطالعات زنان، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۳۰. مقدم حیدری، غلامحسین؛ **بررسی مبادی مابعدالطبیعی مکتب شهودگرایی ریاضی برآور**، نامه مفید، شماره ۵۹، ۱۳۸۶.

ب- لاتین

31. Aubert, J. L, **Le formalisme**, (Rapport de synthèse), in Répertoire du Notariat Defrénois, n. 15-16, Article 37213, pp. 931-933, 2000.
32. Avbelj, Matej, **the EU and the Many Faces of Legal Pluralism: Toward a Coherent or Uniform EU Legal Order**, CYELP 2 [2006], pp. 377-391, 2006.
33. Benda-Beckmann, Franz von, **who's Afraid of Legal Pluralism?** XIIIth Congress of the Commission on Folk Law and Legal Pluralism, 7-10 April, Chiangmei, Thailand, 2002.
34. Boyer, Michael L. , **Contract as text: Interpretive Overlap in Law and Literature**, Southern California Interdisciplinary Law Journal, Vol. 12: 167, 2003.
35. Brayan A. Garner (2004), **Black's Law Dictionary**, 8th ed, Thomson publication ,USA.
36. Chatterji, Shurojit & Filipovich, Dragan, **Ambiguous Contracting: Natural Language and Judicial Interpretation**, Preliminary and Incomplete, 2002.
37. Cirkovic, Elena, **Global Legal Pluralism and Multipolar Conflicts: A Review of Oren Perez's "Sensitivity and Global Legal Pluralism: Rethinking the Trade and Environment Conflict"**, Oxford and Portland, Oregon, Hart Publishing, 290 pp. , ISBN: 1-84113-348-5. £42. 00, 2004.
38. Conway, Paul, **Syntactic Ambiguity**, Published by the Law and Justice Foundation of NSW, 2002.
39. D'Amato, Anthony, **On the Connection between Law and Justice**, 26 U. C. Davis Law Reviews 527, (Code A93b), 1993.
40. Ellsworth, Phoebe C. , **Legal Reasoning and Scientific Reasoning**, Alabama Law Review, Vol. 63: 4: 895, 2012.
41. Fabre-Magnan, Muriel, **Droit des Obligations**, T. 1 (contrat et engagements unilatéral) 1e. ed, presses universitaires de France, 2008.

42. Garner, Brayan A. , ***Black Law Dictionary***, eight edition, west group, London, 2004.
43. Hart, L. A. , Herbert, ***the Concept of Law***, Second Edition, With a postscript edited by Penelope A. Bulloch and Joseph Raz, Oxford University Press, 1994.
44. Johnson, Jeremy et Al. , ***Contract: missed opportunity?***, New Zealand Law Journal, 50, 2010.
45. Kramer, Adam, ***Common Sense Principle of Contract Interpretation (and how we've been using them all along)***, Oxford Journal of Legal Studies, Vol 23, No 2, 2003.
46. Kurek, Łukasz, ***The role of belief in (legal) argumentation: a problem for the belief-based model of argumentation***, Jagiellonian University, Department of Philosophy of Law and Legal Ethics, Cracow, Poland i-lex, 16, pp. 107-118, 2012.
47. Leiter, Brian, ***Legal Formalism and Legal Realism: What is the Issue?*** , Center for Law, Philosophy & Human Values, University of Chicago, 2010.
48. León, José Julio, ***Justice, Prejudice, and the Basis for Reasonable Legal Argument: The Karen Atala Case***, COGENCY Vol. 3, NO. 2, pp. 125-145, 2011.
49. Leslie, Green, ***Law and the Causes of Judicial Decisions***, University of Oxford, Fellow of Balliol College, 2002.
50. Listokin, Yair, ***Bayesian Contractual Interpretation***, Journal of Legal Studies, Forthcoming, Public Law & Legal Theory Research Paper Series No. 202, John M. Olin Center for Studies in Law, Economics, and Public Policy Research Paper No. 401, 2007.
51. Llewellyn, Karl, ***Remarks on the Theory of Appellate Decisions Ruled or Canons how Statutes are to be Construed***, Vanderbilt Law Review, v. 3, p395, 1950.
52. Marmor, Andrei, ***Interpretation and Legal Theory***, Second edition, Hart Publishing Oxford and Portland, Oregon, 2005.
53. McLeod, Ian, ***Legal Theory***, Marise Cremona (ed.), UK: Palgrave Macmillan, 3rd, 2005.
54. Mitchel, Catherine, ***Interpretation of Contracts (Current Controversies in Law)***, First Published by Rutledge- Cavendish, UK, 2007.
55. Pound, Roscoe, ***the Ideal Element in Law***, Indianapolis: Liberty Fund, Inc. University of Calcutta, 2002.
56. Ramee, Neal, ***Logic and Legal Reasoning: A Guide for Law Students***, Class of 2003, © 2002, 2003.
57. Smelser, Neil J. & Baltes, Paul B. , ***Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences***, Elsevier, Vulome13, 2001.

58. Solan, Lawrence M. , *Pernicious Ambiguity in Contracts and Statutes*, Chicago-Kent Law Review, Vol 79: 859, Solan Final Changes APPRVD 4-8-04, 2004.
59. Tamanaha Z. Brian, *Understanding Legal Pluralism: Past to Present, Local to Global*, the Julius Stone Institute of Jurisprudence, Faculty of Law, University of Sydney, 2008.
60. Thomas, Reg, *Construction Contract Claims*, Printed in Great Britain by Creative Print & Design (Wales), Ebbw Vale, 2001.
61. Tontti, Jarko, *European Legal Pluralism as a rebirth of IUS Commune*, retfærd nr, 94, argang, 2001.
62. Wallers, Gilles, *Entre esprit et lettre: Le juge et l'interprétation du contrat en droit français et en droit américain (une étude comparative)*, Master 2 Recherche-Études Juridiques Comparative, Université Paris I Panthéon-Sorbonne, 2010.
63. Wiklund, Ola, *The Role of Ideology in Adjudication*, Stockholm Institute for Scandinavian Law 1957-2010, pp. 532-540, 2010.
64. Wilhelm, Claus, canaries and Hans Christophe's grigoliet, *Interpretation of Contract*, Cf. the overview in PECL, 2009.
65. Wright, Glen, *Hart's Concept of Law: Positivist Legal Theory or Sociology?*, pp16, 2009